

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم

و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

در بحث صحیح و اعم که ان شاء الله برسیم امروز تمامش بکنیم یک مقداری متعرض عبارات خود مرحوم نائینی قدس الله نفسه شدیم ایشان در همان صفحه ۷۸: فتحصل من جمیع ما ذکرنا: انّ التمسک بالإطلاقات الواردة في الكتاب لا يمكن علی کلا القولین، عرض کردیم شبهه‌ای که در اینجا هست وجود اطلاقات در کتاب است حالا می‌خواهد اعمی باشد یا صحیحی باشد این بحثش آن است.

و وجهه: انه لا يمكن ان تكون تلك الإطلاقات الواردة في مقام البيان، عرض کردیم اشکال کار در جای دیگر است نه این جهتی که ایشان، و التمسک بإطلاق مثل صیحة حماد يمكن علی القولین، چون در مقام بیان است. عرض کردیم ایشان این اطلاق را اسمش را اطلاق مقامی گذاشتند روایت حماد را اطلاق مقامی، عرض کردیم اطلاق مقامی اصطلاحاً چیز دیگری است حالا نکته‌اش شاید این باشد که ایشان می‌گویند چون امام علیه السلام در مقام بیان واجبات نماز بلکه بعضی از مستحبات شدند پس اگر در چیزی شک کردیم البته ایشان مطلقاً گفتند عرض کردیم در خصوص اجزاء شرائط معلوم نیست در روایت حماد ناظر به شرائط نیست، در خصوص اجزاء اگر شک شد آن وقت به این روایت تمسک می‌شود برای نفی‌اش، فرقی هم نمی‌کند قائل شدیم يمكن علی القولین.

عرض کردیم این اطلاق مقامی مراد مرحوم نائینی قدس الله نفسه این است یعنی بعبارۀ آخری چون حماد فعل امام را نقل می‌کند که امام بلند شدند اینطور نماز خواندند فعل اصطلاحاً اطلاق ندارد، اطلاق برای لفظ است، فعل صلاحیت ندارد چون فعل ذاتاً مجمل است، اصلاً فعل فی نفسه فعلی که انجام می‌دهند اجمال دارد.

لذا تمسک به اطلاق فعل نمی‌شود لکن در اینجا چون امام در مقام بیان بود دقت کنید، امام در مقام بیان نماز صحیح بود به این نکته‌ی خارج تمسک می‌شود. لذا هم تعبیر کردند اطلاق مقامی، تعبیر اطلاق مقامی اصطلاحاً این است و الا اطلاق مقامی عرض کردیم چیز دیگری است. مضافاً به اینکه عرض کردیم در ذیل روایت دارد هکذا صلی یا حماد، این ذیلش باز شبیه اطلاق

لفظی می‌کند، یعنی ولو مجمل است عبارت مختصر فرمودند اما شبیه اطلاق لفظی می‌شود آن مقامی صرفی را هم که مرحوم نائینی خواستند در نمی‌آید.

و التَّمَسُّكُ بِإِطْلَاقٍ مِثْلَ قَوْلِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّمَا صَلَاتُنَا هَذِهِ ذِكْرٌ وَدُعَاءٌ، يَصِحُّ عَلَى الْأَعْمَى، عرض کردم این روایت در مصادر ما نیامده در مصادر اهل سنت آمده این روایت کلا و متونش هم مختلف است ایشان ظاهراً مرحوم نائینی نظرش به تمسک به اطلاق با متنی است که درش انما دارد ظاهراً ببینید لذا ایشان می‌گویند انما چون ادات حصر است ظاهراً والعلم عند الله وجه تمسک نائینی به اطلاقش به خاطر کلمه‌ی حصر است که این معلوم می‌شود حصر کرده است.

عرض کردیم همین طور که دیروز آقایان هم خواندند در بعضی از متونش انما نیست در بعضی هست در بعضی نیست مضافاً این که ان شاء الله در باب به حصر مفهوم حصر ان شاء الله متعرض می‌شویم این مطلبی که مشهور شده انما دلالت بر حصر می‌کند روشن نیست، البته عده‌ای از اهل سنت اصولیین غیر اصولیین مفسرین لغوین اشکال کردند حالا اختصاص به این حقیر سرا پا تقصیر ندارد اشکال کردند که انما ثابت نیست در لغت عرب برای حصر باشد، حصر به جهات دیگری استفاده می‌شود و الا خود انما برای حصر نیست.

يَصِحُّ عَلَى الْأَعْمَى لَوْ كَانَ وَارِداً فِي مَقَامِ الْمَسْمُومِ. دیروز هم عرض کردیم ایشان یک بحثی را که آقایان کردند که آیا این روایت ناظر به مقام مسمی است یا ناظر به مقام مامور به، اگر در مقام مسمی باشد یعنی اسمش صلاتنا، این به درد اعمی می‌خورد اما اگر در مقام مامور به باشد به درد هیچ کدام نمی‌خورد یعنی آن صلاتی را که من امر کردم.

علی‌ای‌بما اینکه این روایت با هیچ لفظش الان در متون ما نیست فعلاً تمسک به آن کلا، البته مطلب بدی هم نیست حالا نه اینکه حالا چیز خاصی باشد ولیکن اینکه بخواهیم تمسک به لفظش بکنیم به اطلاقش، محل اشکال می‌شود.

و ما يقال: من أنه لا يمكن التَّمَسُّكُ بِإِطْلَاقِ ذَلِكَ حَتَّى عَلَى الْقَوْلِ بِالْأَعْمَى، تعجب است حالا چقدر تفصیل ایشان دادند. ببینید ایشان در صفحه‌ی قبل این ۷۸ است در آخر صفحه لو فرض أنه وارد في مقام البيان للمسموم عرض کردیم این در کتاب فصول هم آمده ایشان مختصرش کرده است. تارةً در مقام بیان مسمی است تارةً در مقام بیان مامور به نکته‌ی فنی این است. اگر مسمی باشد یعنی به آن صلاة گفته بشود عرفاً ولو این خوب است به درد اعمی می‌خورد اما اگر مامور به باشد به درد نمی‌خورد حتی علی

القول بالاعمیة . حالا این عبارت را ایشان اینطوری نوشته، یک جوری که آدم یک کمی مثلا سخت به نظرش می آید. این دو تا کلمه است خیلی مختصر است بنا بر اینکه در مقام بیان مسمی باشد یا مقام بیان مامور به باشد. اگر مسمی باشد بنا بر قول اعمی می شود تمسک کرد اگر مامور به باشد به هر دو قول نمی شود لذا گفت حتّی علی القول بالأعمی، للعلم بأنّ المراد ببینید در مقام مامور به و متعلّق الطلب هو الصّحیح و ان كان اللفظ موضوعا للأعمّ، فمجرّد صدق المسمی لا یکفی فی نفی ما شک فی جزئیته مع عدم العلم بحصول المراد، ففساده غنی عن البیان، لأنّ الصّحیح لیس إلّا ما قام الدّلیل علی اعتباره، خوب اگر این باشد فرقی بین اعمی و صحیح نمی کند.

یکی از حضار: چطور احراز می شود که در مقام بیان مسمی باشد یا مامور به دقیق؟

آیت الله مددی: خوب دو تا احتمال است باید به شواهد نگاه کرد.

اصولا ان شاء الله عرض می کنم حالا در نتیجه گیری نهایی اصولا کسانی که صحیحی شدند از قدمای اصحاب تا آنجایی که من می دانم مرحوم شهید اول ایشان صحیحی شده است، اصلا نکته‌ی فنی ایشان این است که شارع به همان صحیحی امر می کند. اصلا نکته‌ی فنی کلمات از شارع وقتی امر می کند به صحیحی امر می کند.

یکی از حضار: یعنی در مقام مامور به.

آیت الله مددی: بله مقام مامور به.

عرض کردیم چند تا نکته‌ی اصلی هست اینها را فراموش نکنید آن نکته‌ی اصلی در این که آیا صحیحی است یا اعمی یکی این است که آیا اینها به اصطلاح مخترعات شرعیه هستند الفاظ جدید است شارع جعل کرده یا متشرعه یا نه عرفی هستند اصلا نکته‌ی اساسی اش این بود آنهایی که قائل بودند که این حقیقت شرعیه است یا حقیقت متشرعه گفتند این را برای صحیح قرار دادند. یک نکته‌ی اش این بود، یک نکته‌ی ای که در آنجا بود یک نکته‌ی ای هم همین که الان توضیحی دادیم که وقتی دلیل می آید دلیل در مقام بیان مامور به است انما صلاتنا یعنی صلاة مامور به، ایشان می گوید بله خوب صلاتنا صلاة مامور به لکن صحیحش ما دل دلیل علی اعتباره و المفروض انّ ما قام الدّلیل علی اعتباره هو هذا المقدار، فبالإطلاق یحرز انّ الصّحیح هو ما تکفّله الدّلیل، كما هو الشّأن فی جمیع الإطلاقات، و المانع من التمسک بالإطلاق - بناء علی القول بالصّحیحی - ببینید مانعش هو ان متعلّق التکلیف امر آخر

غیر ما تکفله الإطلاق، چون اطلاق در مقام مسمی است یعنی غیر از مسمی یک نکته‌ای را هم شارع در نظر می‌گیرد لذا روی صحیح نمی‌شود.

فلا يمكن إحرازه بالإطلاق، و هذا بخلاف القول الأعمى، فإنّ متعلّق التكليف بناء عليه هو نفس خوب این راجع به ثمره‌ی اول و کجاها می‌شود. عرض کردم اصولا در بین متأخرین علمای شیعه در اصول این بحث به شدت رواج پیدا کرد به این معنا که فرقی بین اعمی و صحیحی نمی‌شود، می‌شود تمسک کرد به اطلاق یا فرقی بین اعمی و صحیحی نیست نمی‌شود تمسک کرد به اطلاق یا تفصیل قائل بشویم. این مطلبی است که در اینجا، ایشان در یک صورتش را قبول کرده بقیه‌اش را قبول نکرده است.

و اما الثمرة الثانية: و هي الرجوع إلى الأصول العملية، فقد قيل: انه لا فرق في الرجوع إلى البراءة و الاشتغال على القولين عند فقد الأصول اللفظية، شاید این اصول اللفظیه از سهو قلم باشد عند فقد الامارات حالا اصول لفظی باشد یا بقیه‌ی جاها باشد. یعنی وقتی امارات و طرق معتبره نبود آن وقت رجوع می‌شود به براءت یا اشتغال این گفته شده و لكن الحق هو التفصيل.

دقت کنید یک نکته‌ی دیگری که در اینجا هست که تعجب هم هست که مرحوم نائینی عنایت نفرمودند این هست که کسانی که قائل به صحیح هستند یک نواخت نیستند دقت می‌کنید؟ یعنی مثلا صاحب کفایه که قائل به صحیح است چون اولاً متعلق است که یک جامعی بین افراد صحیح است آن جامع اسمش را نمی‌دانیم اما اثرش را می‌دانیم. معراج المؤمن، تنهی عن الفحشاء والمنکر، خود اسمش را نمی‌دانیم اگر نکته‌ی در باب صحیح این باشد که صاحب کفایه قائل شده اگر نکته این باشد خوب مرحوم نائینی می‌گوید اصطلاحاً اینجا اگر شک کردیم در اینکه مثلاً فلان چیز واجب هست یا نه براءت جاری نمی‌شود چون شک در محصل است یک اصطلاحی دارند شک در محصل مثلاً اگر شک کردیم که اگر مثلاً دست راست را مقدم نکردیم بر چپ، چپ را مقدم کردیم، شک می‌کنیم، یک دفعه شک ما در تکلیف است آیا ما تکلیف داریم دست راست را مقدم کنیم آنجا براءت می‌شود جاری کرد، یک دفعه شک ما در این است که آیا طهور پیدا می‌شود یا نمی‌شود. البته من طهور گفتم این سهو است صحیحش طهور است. آیا طهارت حاصل می‌شود یا نه می‌گویند اگر شک در محصل شد باید اشتغال باشد یعنی اگر شک کردیم که آیا این عمل من محصل طهارت هست اصل این است که نباشد تا ثابت بشود که تحصیل طهارت پیدا می‌شود لذا ایشان، دقت کردید یعنی قول صحیح را از چه راهی قائل بشویم.

مثلا در قول اعم مرحوم آقای خوئی قائل شدند چون تصویر جامع روی قول صحیح نمی شود و روی قول اعم تصویر جامع می شود پس اعم درست است دقت کردید نحوه استدلال، این نحوه استدلال در صحیح و اعم فرق می کند و لذا هم متعارف شده بنا بر قول صحیحی چون چند رای هست اما علی هذا الراي این طور علی هذا الراي عرض کردم این سنخ صحبت هم متمر علمی نیست یعنی

لما عرفت من انه بناء على الصحيح ببيند ایشان صحیح را به این معنا ، و أخذ الجامع بالمعنى المتقدم حالا چرا ایشان می گوید بناءاً چون خود مرحوم نائینی جامع را قبول نکرد و آن را هم قبول نکرد آن مطلب را ، لذا این بحث ها می شود فرضی ، بناءاً دقت کردید اما خود ایشان صحیح را قبول کرد از راه دیگری و الا ایشان تصور جامع نکردند اصلاً ایشان فرمودند تصویر جامع بنا بر قول صحیحی مشکل و تصویر علی الاعم اشکل ، پس اینها چندتا نکته است که خوب در نظر مبارکتان باشد یکی تصویر جامع است که اصلاً تصویر جامع می شود کرد یا نمی شود کرد یکی اینکه این روایت در مقام بیان مأمور به است یا بیان مسمی است یعنی در مقام تکلیف است یا مقام تسمیه نام گذاری آیا در چه مقامی است ، نکته ی سوم که در اینجا هست آیا حقیقت شرعی یا متشرعه دارد که مرحوم نائینی فرمود : ليس منها في العرف عين و لا اثر ، اینها اصلاً عرفی نیستند و لذا از همان اول هم که این بحث مطرح شد حالا می خوانیم عبارت را گفتند بنا بر باقلانی ، باقلانی از بزرگان اهل سنت البته می گویند ضبط صحیحش باقلانی است ، چون عرب ها باقلاً می گویند اگر بخاهیم بگوییم نسبت او باقلانی می شود به تشدید حالا مانده است دیگر و این نکته ای است که اصولاً در باب نسبت هست که یعنی آن ماده ی اصلی باید حفظ بشود مگر علی خلاف القاعدة باشد نسبت های چون علی نسبت های خلاف القاعدة هم در لغت عرب مخصوصاً این کلمه فسا که شهر معروف ایران است در اطراف شیراز خوب نسبتش یا فسائی است یا فسوی ما شخصی داریم به نام بساسیری این بساسیری از دعوات بنی فاطمین بود تا مدت یک سال بغداد را زیر سلطه ی فاطمی های مصر درآورد شیعیان اسماعیلی ، خیلی هم شاید تعجب کنید. اصلاً سر حمله ی به بغداد و هجرت شیخ همین بود چون خلیفه ی بغداد را عزل کرد و تحت حکومت ، یعنی یک سال تمام دنیای اسلام زیر ، دنیای اسلام بغداد و اطراف یعنی مرکز اسلام و مصر هم که دست آنها بود زیر نظر حکومت فاطمیان بود.

خوب اسم این را در تاریخ بساسیری نوشتند ، بساسیری با کلمه‌ی فسا هیچ نوع ارتباطی ندارد، کلمه‌ی بساسیری، ایشان برای فسا بوده اهل فسا بوده گفتند نسبت حالا خلاف القاعده است ما در لغت عرب نسبت‌های این جوری هم داریم که اصلا هیچ ربطی ندارد اگر من توضیح نمی‌دادم که بساسیری یعنی فسوی یا فسائی این از شهر فسا باشد البته بعد دیگر ترک‌های خوارزم و ماوراءالنهر آمدند و خلیفه را نجات دادند و به محله‌ی شیعه نشین به عنوان اینکه شیعه با اسماعیلی‌ها همراه است با شش امامی‌ها حمله کردند این سر هجرت شیخ به نجف بود اصلا هجرت شیخ به نجف بعد از حمله‌ی اینها به بغداد بود برای اینکه خلافت بغداد را نجات بدهند ، حمله‌ی مغول نبود که بعضی‌ها خیال می‌کنند این ۴۵۰ قبل از ۴۵۰ بود می‌گویند ۴۵۰ .

لرجوع الشیء دقت کردید ؟ پس بناء علی الصحیح و أخذ الجامع بالمعنی المتقدّم چرا بناء فرمود چون خود ایشان قبول نکرد، خود مرحوم نائینی این مطلب را قبول نکرد. پس آن ارکان بحث صحیح و اعم الان دیگر برای شما روشن شد که بخواهید فکر کنید راحت باشید.

یک آیا جامع احتیاج داریم یا نداریم و تصویر می‌شود کرد جامع را یا نه؟ نائینی فرمودند به هر دو اشکال دارد و لذا با اینکه مرحوم نائینی صحیحی هستند از راه جامع نیامدند خوب دقت کنید.

دو آیا اینها ، باقلانی می‌گویند اینها اصلا حقایق لغوی هستند من فکر می‌کنم مرادش از حقایق لغوی همین مبنایی است که ما داریم، یعنی عرفی، یعنی عرف عام، نماز در عرف عام بوده روزه در عرف عام بوده به باقلان نسبت داده شده و مثلا جوری نسبت دادند که کسی غیر از ایشان قائل نیست به لغوی بودن همه می‌گویند معنای شرعی یا متشرعه یا شارع قرار داده است. پس نکته‌ی دوم چون اگر معنای لغوی یا به تعبیر بنده عرفی گرفتیم شما دیگر اینجا رجوع به بحث صحیح ندارید در معنای عرفی قطعا عام است در معنای عام به کار برده شده است.

بحث سومی که در اینجا هست یکی مساله‌ی جامع بود یکی اینکه این روایات انما صلاتنا در مقام بیان تسمیه است یا مقام بیان مأمور به، و عرض کردیم یعنی این تصورات منشاء شد که قائل به صحیح بشوند یا قائل به اعم . ان شاء الله دیگر بحث اخیرا دیگر روشن شد.

لا محيص من القول بالاشتغال، لرجوع الشك فيه إلى الشك في المحصل، خوب اینجا یک بحث، نظیر این بحث در جاهای دیگر هم آمده اشکالی است اینجا معروف که مثلاً صاحب کفایه قائل به صحیح است لکن در شک در براءت و اشتغال به براءت برمی گردد چرا قائل به صحیح شد و باید قطعاً برگردد به اشتغال دیگر شک در محصل، چرا عملاً در شک در اجزاء و شرائط به براءت برمی گردد یک بحثی است این، شبیه این بحث در جاهای دیگر هم هست نه اینکه حالا فرض کنید اینجا است که مثلاً قائلینی که قائل به صحیح هستند قاعدتاً باید، و لذا مرحوم نائینی و غیر نائینی و عدم التزام القائلین بالصّحیح بذلك لا ینافی ذلك، اشکال ندارد إذ التّکلم فی المقام انّما هو علی ما تقضیه القاعدة، خوب باید بگوییم این آقا که خودش این قاعده را تاسیس کرد خودش فراموش کرده این مطلب را.

و القاعدة تقتضي الاشتغال بناء على الصّحیح، و لا بدّ من التزامهم بذلك حالا اشکال هم می کند که این آقایانی که قائل به صحیح هستند و اخذ جامع اینها باید اشتغالی بشوند احتیاطی بشوند. فعدم التزامهم بذلك ینافی مبناهم، این مبناشان او یکشف عن فساد المبني، یا این را دلیل قرار می دهد که آن مبنا باطل است اصلاً مبناي صحیح که اخذ کردند باطل است. یک فتامل هم فرمودند که نفهیمدیم البته تعبیر تند است دیگر این تعابیر که مثلاً یعنی شخصی اینقدر ملتفت نباشد که در یک جا قائل به صحیح شده و در یک جا قائل به براءت شده است.

عرض کردیم این یک نکته ای است که جریان دارد و انواع مختلفش هم وجود دارد نه اینکه حالا خیال کنید یک نحو واحدش وجود دارد حالا من یکی دو مثال را عرض می کنم. من دیروز عرض کردم در قرن اول و دوم حتی تا یک مقداری از اوائل قرن سوم مسائل اصولی به شکل اصولی که ما داریم مطرح نمی شد، فتوای فقهی مطرح می شود، آن وقت از فتوای فقهی استظهار اصول می شد شبیه این کار ایشان.

مثلاً می گفتند این آقا که حالا قائل به براءت است پس ایشان صحیحی نیست چون اگر صحیحی بود باید قائل به اشتغال می شد دقت کردید؟ این هست آن وقت مشکل کار این بود که گاهی اوقات یک مطلبی درست بود ولو روی مبنا خیال می کنیم جاری نبود. مثلاً من باب مثال این مثال معروف در باب استصحاب اهل سنت هم دارند، که اگر یک کسی با طهارت وارد نماز شد در اثناء نماز آب پیدا شد آب آوردند آنجا آیا نمازش را به هم بزنند و وضوء بگیرد یا همان نماز را ادامه بدهد؟

یکی از مواردی که در مورد بحث استصحاب دارند در شبهات حکمیه همین مثال است لذا مبنی کردند بر اینکه ، مثلاً عده ایشان گفتند نه ایشان نمازش را ادامه بدهد نمی خواهد به هم بزنند وضوء بگیرد، استظهار کردند که ایشان قائل به مسالهی استصحاب است دقت کردید ؟ حالا استصحاب یا به حکم تکلیفی وجوب مضی در نماز یا صحت نماز تا حالا نماز صحیح بوده بعد از این هم صحیح است البته این استصحاب صحت در اینجا ان شاء الله شیخ در مبحث استصحاب بحث می کند اصطلاحاً به آن می گویند صحت تاهلیه ، بحث می کنند که آیا این صحت درست هست یا نه حالا کار به آن بحث هایی که...

اما در متون قدیم اهل سنت در مبحث استصحاب این مثال آمده حالا تطبیقش با استصحاب چطور می شود آن بحث دیگری است. ببینید یک فرع فقهی آمد که نمازش را ادامه بدهد از آن استفاده ی مسالهی اصولی کردند این آقا قائل هست به اینکه استصحاب حجت است، اگر قائل به حجت استصحاب نبود مثلاً می گفت نمازش را به هم بزنند وضوء بگیرد لکن آنجا ما چند بار هم شاید این مثال را عرض کردیم این نکته اش این نبود نه آن نکته اش این بود که اینها اضافه ی بر مسالهی اینکه حالا وضوء بگیرد یا نه یک مسالهی دیگر داشتند حرمت قطع صلاة ، نکته ی دیگر حرمت قطع صلاة بود می گفتند اگر می خواهند نمازش را قطع بکنند وضوء بگیرد این حرام است قطع صلاة حرام است. دقت کنید.

لذا اینکه نائینی می گوید یکشف عن فساد مبنی یا عدم نه درست است این در کتب اصول به عنوان دلیل بر استصحاب گرفتند یعنی عنوان یکی از موارد استصحاب است. لکن این کافی نیست برای استصحاب، چرا چون ممکن است نکته ی این که می گوید به نماز ادامه بده حرمت قطع صلاة باشد. می گوید این وارد شد در نماز صحیح تا حالا هم که صحیح بود قطع این نماز صحیح جایز نیست. دقت فرمودید ؟

این یک نکات فنی است یعنی آن که کار فقه و اصول را مشکل می کند این است. ممکن است مثلاً کسی که قائل به صحیح بوده می گوید طبق قاعده ی اشتغال لکن به حدیث رفع تمسک کرده برائت را جاری کرده این معنایش این نیست یا به قاعده ی عقلاء به سیره ی عقلاء به قبح عقاب، راه دیگری، این معنایش این نیست که عدم التزامهم بذلک یا فساد، نه آن معنایش به جای خودش محفوظ است، در اینجا بالخصوص قائل به برائت یا قائل به اصاله العدم این نکته ی فنی اش آن است.

مثال دیگری که در استصحاب هم در استحباب ذکر شده هم در عبارات اصحاب ما همان مساله‌ی معروفی است که چند بار تا الان عرض کردم و آن اینکه اگر زن انقطاع خون شد آیا حلال می‌شود یا نه هنوز غسل نکرده، قبل الغسل قبل الاغتسال و بعد انقطاع الدم، معروف در باب استصحاب این مثال را می‌آورند چون می‌گویند زن تا الان حرام بود استصحاب می‌کنیم بقاء حرمت تا یقینا پاک بشود تا یقینا حلال بشود آن یقینا حلال بشود با غسل کردن است هنوز غسل نکرده استصحاب بقاء حرمت است. این مثال معروف در باب استصحاب است. اصلا یکی از امثله‌ی معروف در باب استصحاب همین مساله‌ی نقاء زن به اصطلاح از خون و لکن هنوز غسل نکرده لکن خوب می‌دانید این هم ربطی به استصحاب ندارد.

یعنی ربط دارد درست است اما ممکن است کسانی که گفتند به این که حرام است نکته‌اش استصحاب نباشد، اصلا نکته‌اش نکته‌ی دیگری باشد. و من توضیحا عرض کردم اصولا ببینید همچنان که در بحث مکاسب آقایانی که تشریف می‌آورند عرض کردیم امور ابداعی در اموری که ما ایجاد می‌کنیم مثل اصول عملی اینها نکته‌های فنی‌اش را باید در نظر گرفت چون می‌خواهد ایجاد بکند اصول عملیه هم این طور است و عرض کردیم در اصول عملی قاعدتا یک نکته‌ای وجود دارد قاعدتا، مثلا اصاله الطهارة سوق مسلمان، یک نوع مثلا رخصت است یک نوع مثلا سهولت شریعت سهله‌ی به اصطلاح سمحه‌ی سهله است به عنوان مثلا می‌گویند از بازار مسلمان گرفتید مزکی است و عرض کردیم یک اصلی داریم ما که هیچ نکته‌ای ندارد درش همان استصحاب است غیر از استصحاب نداریم.

چون اینکه شما به حالت سابقه عمل بکنید نکته‌ای نیست به حالت سابق نکته‌ی خاص ندارد. شما مثلا می‌گویید این را بخورید چون طاهر است، در فشار نیافتید که ببینید طهارتش بکنید، یا این حلال است اصاله الحل، یا از سوق مسلمان‌ها گرفتید یا قاعده‌ی ید دقت کنید. این الان تصرف می‌کنید. دقت می‌کنید.

معنای اصول عملیه را عرض کردیم، اصولا معنایش این است که واقع و مقدار علم شما یک چیز است اما آن مقداری که شما انجام می‌دهید غیر از آن است. مثلا شما واقع می‌بینید آقا در این عبا تصرف می‌کند اما می‌خواهید حکم بکنید به مالکیت و لذا در باب اصول عملیه همیشه این نکته هست رابطه‌ی بین واقع و آنچه که می‌خواهید حکم بکنید وجود داشته باشد.

شما می بینید این آقا تصرف می کند خیلی خوب ید دارد ، تصرف می کند عبا را می پوشد می آید درس می دهد اما شما می خواهید از این تصرف در بیاورید مالکیت، این اسمش اصل عملی است. شما از دست مسلمان قصاب مسلمان گوشت را گرفتید، ببینید این نکته را، چون از دست مسلمان است حکم می کنید به تزکیه این می شود اصل عملی .

یکی از حضار : از اصول محرز است دیگر .

آیت الله مددی : غیر محرز هم همینطور است.

یکی از حضار : نه استصحاب که شما می فرمایید ...

آیت الله مددی : نه اصالة الید هم اصل محرز است، بعضی ها گفتند اماره است اماریتش روشن نیست.

اصولا کلا اصول این طور است تازگی عرض کردم شیخ نوشته ان لوحظ معه حالة السابقة عرض کردم تمام اصول عملیه لحاظ دارد فقط استصحاب نیست. اصلا قوام اصل عملی به لحاظ است. یک نکته ای را در نظر می گیرد.

ولذا در باب استصحاب یک نکته، نه در باب قاعدة الید که استصحاب نیست ، استصحاب عکسش است استصحاب عدم تزکیه است که به ...

یکی از حضار : نه استصحاب را عرض کردم، استصحاب اصول محرز است دیگر نکته درش هست.

آیت الله مددی : خوب ید هم محرز است فرق نمی کند قاعده ای فرار تجاوز هم محرز است .

یکی از حضار : نکته دارد شما می فرمایید هیچ نکته ای ندارد.

آیت الله مددی : نه نکته اش حالت سابقه است، نکته هم دارد آن جا هم نکته دارد که ، کنت علی یقین من وضوئی ، یقین نکته اش یقین است. خوب یقین گاهی مطابق با احتیاط است، گاهی مطابق با براءة است گاهی مطابق با نجاست است گاهی مطابق با طهارت است ، یعنی حالت روانی را فقط گرفته است حالت ادراکی شما را گرفته است.

شما اصالة الطهارة چرا برای اینکه راحت باشند مثلا حکم به طهارت می کنید اما استصحاب اگر سابقا نجس بوده نجس است، در استصحاب همیشه رخصت نیست، در استصحاب گاهی هم صعوبت است چرا چون حالت سابقه را می بینیم، خوب دقت کنید نکته ای فنی را آن اصلی که نکته ای را درش، آنجا هم نکته دارد نمی خواهم بگویم نکته ندارد ، و لذا می خواستم این نکته را

بگویم در باب استصحاب نظر فقط به حالت ادراکی شماسست، آن حالت سابق و لذا نکته‌ی فنی در باب استصحاب این است یعنی شما در جایی می‌توانید استصحاب بکنید که در لسان دلیل آن حالت سابق نظر بشود.

و لذا آن نکته‌ی فنی آقایان خوب خیلی بحث کردند که مثلاً اگر گوشت را از قصاب گرفتید، استصحاب می‌گوید حرام است، اصالة عدم تزکیه، قاعده‌ی سوق مسلم می‌گوید حلال است، چه کار کنیم تعارض استصحاب با قاعده‌ی سوق، توضیحاتش را عرض کردیم مفصلاً آقایان مفصل صحبت کردند مشهور شاید بین علمای سابق ما تخصیص بود و مشهور بین علمای متاخر ما بعد از شیخ حکومت است تخصیص نیست، بعضی از معاصرین را هم دیدم تخصیص قائل شدند. عده‌ای هم شاید کمتر قائل به ورود باشند شاید حالا.

اما عرض کردیم احتمالاً اصلاً جای این بحث نباشد یعنی بعبارة آخری وقتی می‌آید دست قصاب را می‌بیند خوب دقت کنید می‌گوید تو از دست قصاب مسلمان گرفتی، همین که این عنوان را لحاظ کرد یعنی قبل از قصاب را حساب نکرده، شما اصالة عدم تزکیه را چرا جاری می‌کنید؟ چون قبل از قصاب را حساب می‌کنید نمی‌دانید در وقت سر بریدن تزکیه شد یا نشد این برای قبل از قصاب است عرض کردیم یک نکته‌ی فنی خیلی لطیفی را عرض کردیم قوام اصول به لحاظ است، همین که لحاظ نکرد دیگر نیست، خود به خود نیست نمی‌خواهد تخصیص بزنیم، نکته‌ی فنی را دقت بکنید.

مثل همان موج است، موج حرکت آب است ما موج ساکن نداریم همین که حرکت نبود موج نیست نه اینکه موج ساکن است ما موج ساکن نداریم، نکته‌ی فنی را دقت فرمودید؟ همین که نگاه کرد گفت ببین از دست قصاب مسلمان گرفته یعنی چه یعنی دیگر قبل از قصاب را حساب نکرده نگاه نکرده لذا عرض کردیم کراراً مراراً طبیعت اصول عملیه هر دو شکل را می‌پذیرد مثلاً اگر آمد گفت من گوشت را از قصاب گرفتم نمی‌دانم مذکی هست یا نه می‌گوید تو در حال سر بریدن آنجا بودید؟ اگر حالت سر بریدن را دید یعنی اصالة عدم تزکیه، استصحاب، اگر دست قصاب را دید یعنی حالت سابقه اصلاً نگاه نمی‌کند، دقت کردید چه می‌خواهم بگویم دیگر نوبت به تخصیص و حکومت و اینها نمی‌رسد، این راهی است که ما عرض کردیم.

یکی از حضار: تعارضی هم پیش نمی‌آید.

آیت الله مددی: عرض کردم تعارضی هم پیش نمی‌آید، هیچ نحو تعارضی هم ندارد.

چرا چون اصول عملیه لحاظ نشد نیست نمی خواهد با یک دلیل دیگر برش دارد، تا لحاظ حالت سر بریدن نکرد دیگر اصالة عدم تزکیه نیست، چون استصحاب ، به خلاف امارات در باب امارات لحاظ ، این فرق بین امارات و اصول است، در امارات چون شما را با واقع روبرو می کند لحاظ درش نیست اما در اصول لحاظ است.

و لذا ممکن است بگوید آقا و لذا عرض کردیم کرارا ممکن است در حال سر بریدن بودی خوب می شود استصحاب، دست مسلمان گرفتی این می شود اصالة سوق مسلم، اصلا آقا می گوید شما این گوشت را گرفتید توجه نکن بخور این می شود اصل غیر محرز، استصحاب محرز است قاعده ی سوق محرز است این که می گوید بخور غیر محرز است، ببینید چرا چون اصول طبیعتا قابل کیفیت جعل ها مختلف دارند این طبیعت اصول است.

چه لحاظ می کنند ؟ این نکته ی فنی است که بسیار قابل توجه است خیلی ها این تعارض اصول که مرحوم شیخ انصاری هم در ذیل استصحاب آورده اصولا ما به این نحو فنی این تعارض را، اصلا کلا تعارضی مطرح نیست تعجب است از آقایان، این ها نکته های فنی است که در اینجا ملاحظه می شود دقت کردید ؟

آن وقت ببینید پس شما در باب استصحاب نظر به حالت سابقه می کنید یعنی چه می گوید ؟ می گوید این زن قبل از نقاء دم حرام بود پس الان هم حرام است اگر این جوری گفت بله، اما اگر شما هم در همین مثال دیگر ، در این مثال می گوید آقا اصلا احتیاج به استصحاب ندارد نکته ی فنی این است ببینید در لسان دلیل چطور حکم کرده اگر گفت این زن حرام است به خاطر اینکه حالت حیض برش پیدا شده این حالت که آمد ذات زن حرام می شود اصلا این باید یک دلیلی بیاید که ذات زن حلال بشود و آن اغتسال است.

اما یک دفعه می گوید نه زن با حالت حیضی حرام است، اگر حالت حیضی نباشد حرام می شود ببینید در آیه ی مبارکه یسالونک عن المحيض قل هو اذى، یک اذیتی است ناراحتی است برای زن فاعزلوا النساء ببینید فی المحيض آیا این اعتزال خورده به ذات زن ؟ لکن محيض چون اذى است این علت عروض بوده خیلی خوب حالا بعد از اینکه ذات، آن ذات هنوز حرام است .

یا نه نخورده به ذات زن خورده به زن به قید به اصطلاح محيض زن با حیض اگر به این عنوان خورد حیض برداشته شد حلال است دقت کردید ؟ شما هیچ نیازی به استصحاب نداشتید، لذا ما همیشه عرض کردیم این مبنایی را که مرحوم نائینی در اینجا

مطلبی را اشاره می کند این از نظر علمی درست نیست، ممکن است نتیجتاً یکی باشد اما از آن راه نیامده، یعنی نکته‌ی صحیح بودن در نظر گرفته نشده که ایشان می گوید یدل علی فساد المبني یا عدم ال، نه التزام دارند.

یعنی طبق قاعده باید حکم می کردیم به اشتغال لکن مثلاً حدیث رفع آمد گفت برائت جاری می شود مثلاً من باب مثال دقت کردید این ربطی ندارد و این یک نکته‌ی خیلی دقیق و موارد دیگر هم هست مثلاً مثال معروف که آمده می گویند وضوء از ظرف غضبی باطل است، یعنی آب مباحث است آب شماست لکن ظرفی که آب درش ریخته شده غضبی است. خوب بردنش باب اجتماع امر و نهی، خوب مرحوم آقای خوئی اشکال می کنند، دیگران هم همینطور.

می گویند باب اجتماع امر و نهی قوامش به اتحاد بین متعلق امر و نهی است. این جا اتحاد ندارند اصلاً ترکیب اتحادی ندارند چرا چون وقتی شما دست در ظرف می کنید آب بردارید این وضوء نیست آب برمی دارید، این تصرف در اناء هست اما وضوء نیست، وقتی می ریزید به صورت تان این وضوء هست اما تصرف در اناء نیست.

یکی از حضار: آن مقدمه‌ی این است اگر

آیت الله مددی: خوب مقدمه باشد باید ترکیب اتحادی باشد مقدمه به درد نمی خورد.

یکی از حضار: عرف نیست این

آیت الله مددی: حالا دیگر آن بحث دیگری است دقت کنید ببینید، لذا ایشان در بحث اجتماع امر و نهی می فرماید وضوء از ظرف غضبی اشکال ندارد درست است چرا چون ضابطه‌ی اجتماع امر و نهی نیست باید وضوء و تصرف در غضب یکی باشد، وقتی تصرف در غضب است وضوء نیست وقتی وضوء می گیریم تصرف در غضب نیست تصرف در آنیه نیست، آب را برداشتید، آب که برای خودتان بود آب که مباح بود آب را برداشتید وضوء می گیرید این دیگر الان تصرف در ظرف نیست دقت می کنید چه می خواهم عرض کنم.

لکن مثلاً ابن حزم حالا غیر از راه‌های ما ابن حزم می گوید وضوء از ظرف غضبی هم باطل است، خوب از این راه چون وارد نشده عرض کردم همیشه دقت بکنید، ایشان چون از این راه اجتماع امر و نهی وارد نشده است. ایشان می گوید روایت دارد که نهی النبی عن الآنیة ببخشید من غضبی گفتم آنیة الذهب والفضة اشتباه شد. چون آن نهی النبی در آنجاست.

.....
نهی النبی من مراد غصبی اشتباه بود آنیه الذهب والفضة ، نهی النبی عن آنیه الذهب والفضة آن وقت اینجور می گوید وقتی رسول الله نهی کرد از ظرف طلا و نقره نهی معنایش این است که یعنی با ظرف طلا و نقره آب نخور ، ظرف طلا و نقره نفروش ، با ظرف طلا و نقره هم وضوء نگیر.

این نهی النبی را ، دقت فرمودید، دیگر رجوع نکرد به قاعدهی اجتماع امر و نهی البته باز مثلاً این یک مطلب باز از طرف دیگر ما در میان شیعه این حدیث را نداریم نهی النبی عن آنیه الذهب والفضة نداریم، یعنی دقت بکنید چه نکات فنی است آن از یک راه می آید این یکی دیگر .

ما آنچه که داریم در روایت شیعه مع قطع النظر عن الاسناد آنیه الذهب والفضة متاع الذین لا یوقنون این تعبیر را داریم، یک عده ای هم از علما گفتند از این معلوم می شود نهی کردند از آنیه ، دقت کردید آنیه الذهب والفضة، پس این نکته دائماً به این نیست که به بحث اجتماع برگردد نکات دیگری هست ممکن است این نتیجه را بگیرد در عین حالی که بحث اجتماع هم درش جاری نشود.

وصلی الله علی محمد وآله الطاهرين